

## عزیزالدین نسفی و ولایت عرفانی

دکتر غلامعلی آریا<sup>۱</sup>

مرجان بوترابی<sup>۲</sup>

### چکیده

«ولایت» در لغت به معنای قرب، نزدیکی، محبت و سرپرستی و در مفهوم عرفانی، جریان ساری وجود در تمامی مظاهر عالم و تجلی اسماء و صفات الهی می‌باشد. ولایت ولی در حقیقت آگاهی، اشراف و نیرویی است که از درون و باطن و به امر و اراده خداوند نشأت گرفته است. مبحث ولایت اصلی‌ترین و کلیدی‌ترین بحث عرفان می‌باشد که شالوده و اساس هرگونه بینش معنوی و معرفتی است، معنویت و معرفتی که در طول تاریخ بشریت و به هر شکل و سنجی از جریان‌های عرفانی با هر عنوانی و گرایش‌های در تمام ادیان و فرق منسوخ و غیرمنسوخ، مطرح می‌شود. در این مقاله سعی شده نقطه‌نظرها و دیدگاه‌های عزیزالدین نسفی عارف قرن هفتم در باب ولایت بیان شود.

۱. استاد گروه ادیان و عرفان تطبیقی و رئیس دانشکده الهیات دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال.

۲. کارشناس ارشد ادیان و عرفان از دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال.



## واژگان کلیدی

ولایت، نسفی، انسان کامل، سالک، مجذوب، نبوت، کرامت، خاتمیت.

آدمی همواره در پی دریافت حقیقت وجود و دستیابی به گوهر فطری خویش، در تکاپوی مستمر در بستر تاریخ خلقت و زندگی خود، تلاشی وافر در شناخت و درک این حقیقت نموده و با رهیافتهای گوناگون، در حد بضاعت و استطاعت اندک و با مدد انفاس قدسی ائمه، اولیاء و مشایخ و مرشدان راه طریقت، به کشف رموزی هرچند جزئی در این باب نائل آمده است.

در فیض ولایتی که پیغمبران و اوصیاء و اولیاء خدا از آن بهره‌مندند، همه کائنات و هستی و آنچه موجود است با توجه به مراتب برخورداری ولی از نیروی ولایت، تحت اختیار و فرمان ایشانند. از نحوه برخورداری اولیاء و کشف و شهودی که از آن حاصل می‌گردد در مجال بعدی سخن خواهد رفت اما آنچه که قابل تأمل است، بی‌کران بودن دریای لایتناهی ولایت است که هرکس به قدر استعداد خویش از آن بهره‌مند می‌گردد و به دلیل شمول و احاطه آن بر همه موجودات می‌توان ادعا نمود که در وجود هر موجودی خصوصاً انسان که اشرف مخلوقات می‌باشد، نقطه‌ای از ولایت و تولی وجود دارد که در طول عمر می‌توان آن را به طرق هدایت سوق داده و ارسال شده به دست انبیاء و اولیاء، پرورش داده و به منصف ظهور رساند؛ چرا که به فرموده حضرت حق، اولین ولی و متولی که امر ولایت را بر هستی جاری می‌سازد، خود خداست. «و هو الولی الحمید»<sup>۱</sup>.

پس امر ولایت برخاسته از حق و حقی دوجانبه است. حقی بر مولی که هستی‌بخش موجودات است و همه عالم امکان را در دایره رحمت و محبت خویش قرار داده، خصوصاً انسان که منتخب این ولا و محبت قرار گرفته و بر سایر موجودات در این باب برتری و تمییز دارد و حقی بر متولی عنه که می‌بایست با اشراف بر این شرف و گزینش حضرت حق، این محبت و نیروی حیاتبخش را شناخته و تقویت نماید و بر حول محور عشق و معرفت، بر گرد حرم دوست به طواف قیام نموده و در صدد وصول به آنچه که برای آن موجود گردیده باشد.

به شهادت بی‌شماری از عرفا و اهل معرفت، آنچه که در روز الست بر انسان عرضه شد و آدمی بر آن «بلی»<sup>۲</sup> گفت و در وجودش به امانت گذاشته شد، همانا ولایت و محبت خداوند بود که به دلیل غیر قابل شناخت بودن ذات مقدس الله، این مهم در وجود مطهر صادر اول و



کون جامع، انسان کامل و مظهر جمیع صفات الهی، روح کلی، حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (ع) نهاده شد که محل اطلاق ولایت مطلقه قرار گرفته و واسط بین ربّ و مربوب گردیدند. لذا منشأ هستی بخش عالم در وجهی که رو به سوی عالم امکان دارد قطب ولایت و هادی توحید و وحدت است و تنها راه شناخت توحید، همانا درک ولایت می باشد.

وجود مقدس پیامبر قبل از آنکه نبی باشند، ولی بودند زیرا فلک الشمس اوج نبوت، ولایت است. همچنانکه اقمار در اختیار زمین و زمین در اختیار آفتاب است، همه چیز بر گرد قطبین نبوت و ولایت می چرخند و با کسب نور از نبوت به ولایت می رسند و در میان تمامی انبیاء مرسل، تنها ایشان بالاترین مرتبه برخوردار می توأم مقام ولایت و نبوت را واجد می باشند که در وصف مقام وجودی ایشان جبرئیل از قول حق تعالی در حدیث قدسی می فرماید: «یا محمد لولاک لما خلقت الافلاک»<sup>۱</sup>.

در استمرار این جریان قدسی، به دلیل هم ذاتی و هم گونی وجود مقدس حضرت امیرالمؤمنین (ع) با پیامبر عظیم الشان، امر ولایت در وجود مبارک ایشان به حد کمال اطلاق رسیده و مظهر وجه ولایی رسول الله (ص) گردیده و جامعیت و تائیت کامل یافته است. در این باب پیامبر (ص) می فرماید: «علیّ منی بمنزلی من ربّی»<sup>۲</sup> علی (ع) نسبت به من به منزله من نسبت به پروردگارم می باشد. در جای دیگر نیز شاهد آنیم که حضرت در مورد اشتراک پایه های ولایت میان ایشان و جناب مولی می فرماید: «ولایت او ولایت من است و ولایت من ولایت خداست»<sup>۳</sup>.

## نسفی و ولایت عرفانی

شیخ عزیزالدین محمد نسفی خوارزمی از اکابر عرفای اهل نسف یا نخشب از توابع بخارا در قرن هفتم و متوفی (میان ۶۸۵-۷۰۰ هـ ق) در ابرقوی فارس می باشد. وی از شاگردان شیخ سعدالدین حموی و از تربیت یافتگان مکتب شیخ کبری و طریقت کبرویه بود که آثار ارزشمند عرفانی آمیخته با حکمت به جامانده از او به دلیل ویژگی روش علمی، محققانه و تسامح فکری وی را از سایر بزرگان کبرویه متمایز می سازد. نسفی بیشتر زندگانی خود را در گمنامی سپری

۱. عجلونی، محمد اسماعیل، کشف الخفا، ج ۲، ص ۱۴۴؛ مستملی بخاری، شرح التعرف لمذهب اهل التصوف، ج ۲،

۲. ابن حجر، صواعق، باب ۱۱، ص ۱۰۶؛ امینی، عبدالحسین، الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ج ۱، ص ۳۰۱.

۳. هندی، منقی، کنز الاعمال، جزء ۶، ص ۱۵۴.



نمود، دلیل این گمنامی عدم تمایل او به وابسته شدن به دربار سلاطین وقت بود در صورتیکه بسیاری از صوفیان در آن زمان جیره‌خوار سلاطین و امرا بودند. دلیل دیگر گمنامی وی عدم اعتنای او به آداب خانقاهها و گرداندگان آنها بود زیرا معتقد بود خانقاهها از اهداف اصلی خود که تربیت مریدان بود منحرف و به دربار حاکمان متمایل شده‌اند.<sup>۱</sup> از سوی دیگر عهد وی مصادف به حملات مغول به ایران بود از این رو نسفی به عزلت‌نشینی و خلوت متمایل شده و ترک یار و دیار نمود.<sup>۲</sup>

نسفی را می‌توان از شارحان آرای «ابن عربی» دانست که در دیدگاههای خود به شدت تحت تأثیر اوست و علی‌رغم اینکه در آثارش جز یک مورد به صراحت نامی از او نبرده، لکن ردپای افکار ابن عربی در نوشته‌های او به وضوح نمایان است. نسفی علاوه بر مقام والایی که در تصوف داشت از علوم عقلی و نقلی و حکمت و فلسفه و کلام متداول در عصر خود اطلاع وافق داشت.<sup>۳</sup> وی علاوه بر حکمت و عرفان در طب نیز دستی داشت و غرض خود را از معالجه و علم طب رسیدن به یقین از طریق تشریح می‌گوید.<sup>۴</sup>

وی در خلال سالهای (۶۳۸-۶۴۷ ق) از مصاحبت شیخ سعدالدین حمویّه در بخارا بهره‌مند گردیده و بیشترین تألیفاتش را در این سالها نگاشته است. از آثار او می‌توان به مقصد الاقصی، زبده الحقایق، بیان التنزیل و مجموعه رسائل انسان کامل، اصول و قروع، منازل السائرین و کشف الحقایق نام برد که کتاب اخیر شاهکار وی و از ارزنده‌ترین آثار صوفیه می‌باشد.<sup>۵</sup> طریقه تصوف نسفی مبتنی بر «وحدت وجود» می‌باشد و دلیل وجود اختلاف در مذاهب و اندیشه‌ها را عدم درک صحیح از حقایق می‌داند. وی اهل کمال را شامل چهار طبقه می‌خواند: سالکان، مجذوبان، سالکان مجذوب و مجذوبان سالک. همچنین از زبان اهل تصوف و مشایخ طبقات مردم را نیز بر چهار گروه تقسیم می‌کند: اهل تقلید که در مقام اسلامند، اهل استدلال که در مقام ایمانند، اهل ایمان که در مقام ولایتند و اهل نبوت که در مقام عیانند.<sup>۶</sup>

۱. نسفی، عزیزالدین، مقدمه بیان التنزیل، تصحیح سیدعلی‌اصغر میرباقری فرد، ص ۱۶.

۲. حلبی، علی‌اصغر، مبانی عرفان و احوال عارفان، ص ۵۴۰.

۳. نسفی، عزیزالدین، کشف الحقایق، به اهتمام احمد مهدوی دامغانی، ص ۷.

۴. همان، ص ۸۹.

۵. نسفی، عزیزالدین محمد، الانسان الكامل، مقدمه هانری کربن، تصحیح مازیان موله، ترجمه سیدضیاءالدین

دهشیری، ص ۱۴.

۶. زرین کوب، عبدالحسین، دنباله جستجو در تصوف ایران، ص ۱۶۵.



از ویژگی‌های عهدی که نسفی در آن می‌زیست مطرح شدن بحث ولایت و رابطه آن با نبوت در بیشتر مجامع علمی و تصوف آن زمان است، وی نیز تحت تأثیر تعلیمات استادش «سعدالدین حموی» در آثار خود به تبیین ولایت و معرفی مصادیق آن پرداخته است. سعدالدین معتقد بود که طور نبوت را پیامبر(ص) به ظهور و کمال رساند و ظهور طور ولایت مربوط به صاحب‌الزمان(عج) می‌باشد.<sup>۱</sup>

نسفی عارفی باصفا بود که به همه مهر می‌ورزید و تمامی تشنه‌ها و اختلافات را با تسامح و آسان‌گیری مرتفع نموده و همگان را به صلح و دوستی با یکدیگر تشویق می‌نمود، با شفقت و مرحمت به همگان نگاه می‌کرد و به یاری همه می‌شتافت و کسی را به گمراهی و بی‌راهی منسوب نمی‌نمود و همه خلائق را در سلوک عشق و قرب خداوند می‌دید.<sup>۲</sup>

نسفی ولایت را به «علم و نور» و «کشف و قرب» تعبیر می‌نماید و می‌گوید همان‌طور که ایمان علم است، نبوت و ولایت نیز علم است و این علم نور است اما نور ایمان نسبت به نور ولایت مانند نور ستاره به ماه است و نور ولایت نسبت به نبوت مانند نور ماه به خورشید می‌باشد. پس ایمان نور، ولایت نور نور و نبوت نور نور می‌باشد. وی همین مراتب را در کشف و قربی که محصول ایمان و ولایت و نبوت است قائل می‌شود و در نهایت ولایت را کشف کشف و قرب قرب می‌داند. از این گفتار می‌توان چنین نتیجه گرفت که نسفی ولایت را علمی نورانی می‌داند که با خود کشف و مشاهده و در نهایت قربت با حق تعالی را به دنبال دارد.<sup>۳</sup>

وی رسیدن به طبایع اشیا را مقام حکما و رسیدن به خواص اشیا را درجه انبیاء و رسیدن به حقایق اشیا را مرتبه اولیاء که خواص و حقیقت اشیا را به طور کامل می‌داند و این معرفت و مقام را «بلوغ اولیاء» می‌خواند. برای رسیدن به این بلوغ عارف چهار مرتبه را طی می‌کند تا به مقام ولایت نائل شود که عبارتند از: «بلوغ اسلام، بلوغ ایمان، بلوغ ایقان و بلوغ عیان».<sup>۴</sup>

در مرحله بلوغ اول که اسلام است، سالک در مقام تقلید و انقیاد قرار دارد و با زبان به وحدانیت خداوند اقرار دارد. در مرحله دوم که بلوغ ایمان است سالک در مقام استدلال و علم است و در دل خویش بر وحدانیت خداوند معترف می‌باشد. در مرحله سوم که بلوغ ایقان است

۱. نسفی، کشف الحقایق، ص ۸۲؛ نسفی، مقدمه بیان التنزیل، ص ۱۵.

۲. همان، ص ۳۹.

۳. نسفی، بیان التنزیل، ص ۷۷.

۴. همان، ص ۷۳.

سالک به اطمینان و آرامش رسیده و خدا را گویی یکی می‌بیند و در مرحله چهارم که بلوغ عیان است مقام کشف غطا شق شقاق حاصل و سالک خدا را یکی می‌بیند و این مقام کمال آدمی و نهایت معرفت را به دنبال می‌آورد.<sup>۱</sup>

وی در توضیح مرتبه عیان، توحید را نهایت آن دانسته و می‌گوید سالک در این مقام از توحید مطلق بازگشته و در عالم مراتب تشبیه و تنزیه ربوبی را می‌بیند.

نسفی مقام اولیاء را مقام «وارثان انبیاء» می‌داند و می‌گوید «ولی» از منزلت پیامبر برخوردار بوده و معنای باطنی وحی را می‌فهمد و با تمرکز بر حدیث «العلماء ورثه الانبیاء»<sup>۲</sup> از اولیاء به عنوان «نایبان انبیاء» یاد می‌کند. در جای دیگر نسفی از ولایت به عنوان «نزدیکی و دوستی» یا «قرب و محبت» یاد کرده و اظهار می‌دارد: «هر چه معرفت زیادتر شود قرب نیز افزایش می‌یابد و هر کس را که خداوند به ولایت برمی‌گزیند معرفت ذات و صفاتش را به اندازه وسعش بر وی ارزانی می‌دارد».<sup>۳</sup>

نسفی از ولایت به عنوان باطن نبوت یاد کرده است و از اولیاء به «اصحاب کمال» تعبیر می‌نماید که این کمال در برخی از موارد پیش از مراتب سلوک و به طریق «جذب» حاصل می‌شود. وی متأثر از آرای «سعدالدین حموی» اظهار می‌دارد: «پیش از محمد(ص) در ادیان پیشین اولیاء نبودند و مقربان خدا را نبی می‌نامیدند تا دین محمد(ص) که فرمود بعد از من پیغمبری نخواهد بود تا مردم را به دین من دعوت کند و خداوند اولیاء را برای دعوت دین من مقرر فرمود، و دوازده ولی را برگزید که نایبان حضرت و وارثان انبیاء هستند، ایشان علمای امت من و مانند انبیاء بنی اسرائیل می‌باشند».<sup>۴</sup>

عزیزالدین اولیاء را کسانی می‌داند که به محبت خدای تعالی مقامی بلند یافته‌اند و به کمال بنده که دوستی با خداست رسیده‌اند، دل‌هایشان به مقام جمع گردآمده و در حضور دائم با حق تعالی هستند.<sup>۵</sup>

شیخ می‌گوید: «عالم مالا مال از نور احدیت است و اولیاء دریچه ظهور این نور در عالم می‌باشند و همچنان که در قرآن می‌فرماید نور خدا مانند یک مشکات است، اولیاء نیز مشکات

۱. ریجون، لوید، عزیز نسفی، ترجمه مجدالدین کیوانی، ص ۲۶۷.

۲. صحیح بخاری، المستدرک، ص ۴۴۵.

۳. نسفی، بیان التنزیل، ص ۷۸.

۴. همان، ص ۸۰.

۵. نسفی، الانسان الكامل، ص ۲۳۵.



نور خدا و درس‌راسر عالم منتشر می‌باشند»<sup>۱</sup>.

## نشانه‌های اولیاء در بیان نسفی

نسفی در بیان علائم اولیاء از ایشان به «روندگان منازل» تعبیر نموده و معتقد است سیر الی الله منزلی نامحدود دارد و روندگان این طریق مادام که موجودند این سیر نیز ادامه دارد، ایشان سالکانی طالب، عالی همت، زیرک، صادق، باثبات، باوفا، حق‌شناس، کم‌گوی، سرنگهدار و متوکلند.<sup>۲</sup> اولیاء آنچه را از شریعت لازم است آموخته و در طریقت آنچه را که ضروری است عمل نموده‌اند و به کمال صعود روحانی دست یافته‌اند.<sup>۳</sup>

شیخ چهار علامت را برای اولیاء برمی‌شمارد که عبارتند از:

- ۱- متقی و پرهیزگارند و فرائض و سنن را در نهایت ممکن رعایت می‌نمایند، در لباس و مسکن و خوراک به حداقل بسنده نموده و از اموال شبهه‌دار پرهیز دارند.
- ۲- از مال و جاه‌گریزانند و به هیچ کس تکبر ندارند و از روی تواضع رفتار نموده و با اهل دنیا مصاحبت نمی‌کنند.
- ۳- هرگز مدح خود نگویند و از مراتب و تقوای خود چیزی ابراز نمی‌کنند و به نقصان و تقصیر خویش معترفند و همواره از انصاف دیگران یاد می‌کنند.
- ۴- سخن بسیار نگویند و تا از ایشان سؤال نشود سخنی نمی‌گویند، به اختصار و ایجاز صحبت نموده و آنچه را نمی‌دانند به دانستنش تظاهر نمی‌کنند و به اندازه توان مستمع صحبت نمایند.<sup>۴</sup>

نسفی این نشانه‌ها را «علائم بیرونی» اولیاء می‌داند و تأکید دارد هر کجا چنین مرشدی یافت شد باید که خدمت او را غنیمت شمرد و صحبت او را نعمت الهی دانست و در مقابل می‌بایست مریدان چند شرط را رعایت کنند: در طول زندگی خود کسی را به اندازه شیخ و مرشد خود دوست نداشته باشند. از تمام دستورات شیخ بی‌چون و چرا تابعیت نمایند. رأی و اندیشه خود را ترک کنند و در صحبت با مرشد خود چنان باشند که امت در صحبت با پیغمبر

۱. نسفی، بیان التنزیل، ص ۳۱۱.

۲. نسفی، الانسان الکامل، ص ۲۱۸.

۳. ریجون، عزیز نسفی، ص ۲۴۷.

۴. نسفی، کشف الحقایق، ص ۱۲۹.

خود بودند.<sup>۱</sup>

در نظر وی برای سالک معرفت چهار چیز واجب است: معرفت مقصد، معرفت رونده به مقصد، معرفت راه به مقصد و معرفت هادی و پیشوا.<sup>۲</sup> شیخ، طلب سالکان را نیز به دو مرتبه تقسیم می‌نماید: نخست طلب «الی الله» و دوم طلب «فی الله» و تأکید دارد که سالک باید نیتش را خالص و همش را عالی گرداند و در نماد بیرونی تن به رضایت و ذکر بدهد. وی نیت سالک را بسیار مهم می‌داند و اعتقاد دارد سالک در مجاهدتها نباید خدا را طلب کند زیرا خدا محتاج طلب بندگان نیست و به دنبال کشف اسرار و ظهور انوار الهی نیز نباید باشد بلکه نیت سالک باید این باشد که زمینه را مساعد نماید تا مراتب انسانی در او به ظهور و کمال برسد.<sup>۳</sup>

### طبقات اولیاء از دیدگاه نسفی

نسفی در برشمردن طبقات و مراتب اولیاء به صوفیان قبلی اقتدا نموده و سلسله مراتبی را به این شرح بیان می‌دارد: سیصد و پنجاه تن بر دل آدم و «اخباراند»، چهل تن بر دل موسی و «ابدال‌اند»، هفت تن بر دل عیسی و «ابراراند»، پنج تن بر دل جبرئیل و «اوتاداند»، سه تن بر دل میکائیل و «نقباند» و یک نفر بر دل اسرافیل و «قطب» می‌باشد. وی اظهار می‌دارد این سیصد و پنجاه تن همواره ثابت بوده و اگر کسی از آنان وفات نماید دیگری بر جای او می‌نشیند، آرام ایشان به ذکر و معرفتشان به مشاهده بوده و ذوق ایشان به لقای پروردگار است.<sup>۴</sup>

وی در توصیف برگزیدگان خداوند می‌گوید: هر سیصد و پنجاه و شش نفر دانا و مقرب و صاحب کرامت می‌باشند، همت‌هایشان والا، صاحبان قدرت و مستجاب‌الدعوه می‌باشند، آنچه را از خداوند بخواهند همان می‌شود و در دعایشان اثرهای بسیار است، بر شرق و غرب عالم دیده بصیرت دارند و احوال همگان بر ایشان آشکار می‌باشد اما در میان ایشان «قطب» دانانتر و مقرب‌تر می‌باشد.<sup>۵</sup>

۱. نسفی، بیان التنزیل، ص ۷۵.

۲. همان، ص ۸۶.

۳. همان.

۴. نسفی، عزیزالدین، منازل السائرین، به اهتمام ماریژان موله، ص ۳۱۲.

۵. نسفی، الانسان الكامل، ص ۳۶۸.





## انسان کامل به روایت نسفی

نسفی از جمله کسانی است که متأثر از اندیشه‌های ابن‌عربی به بحث انسان کامل در آثار خویش پرداخته و او را مصداق کامل ولایت الهی در زمین می‌داند. وی برای معرفی انسان کامل نخست به تبیین شریعت و طریقت و حقیقت پرداخته و «شریعت» را گفتار انبیاء، «طریقت» را افعال انبیاء و «حقیقت» را دید انبیاء می‌داند و اظهار می‌دارد انسان کامل کسی است که واجد این سه کمال اقوال نیک، افعال نیک و اخلاق نیک و معارف باشد. وی با برشمردن این خصایص انسان کامل را به عصاره و خلاصه انسانها تشبیه نموده و او را جام جهان‌نما و آینه تمام‌نمای خلقت می‌داند.<sup>۱</sup>

نسفی می‌گوید این انسان در عالم یکی است و به منزله قلب همه موجودات و انسانها می‌باشد و داناترین دانایان است.<sup>۲</sup> وی مقام انسان کامل را مقام «خلیقه» خداوند می‌نامد که بر عرش و کرسی و هفت اقلیم و آسمان احاطه دارد.<sup>۳</sup>

از سیاق آثار نسفی چنین برمی‌آید که وی به مرتبه‌ای و رای مرتبه انسان کامل نیز قائل است و آن «کامل آزاد» یا «کامل حر» است. وی می‌گوید: کامل آزاد کسی است که غیر از چهار صفتی که قبلاً به آن اشاره شده چهار صفت دیگر نیز دارد که عبارتند از: ترک، عزلت، قناعت و خمول و در توضیح بیشتر یادآور می‌شود که کاملانی وجود دارند که به مقام آزاد نرسیده‌اند و بالعکس آزادانی هستند که به مقام کمال نرسیده‌اند، اما کاملان آزاد را دو طایفه می‌داند: نخست آنانی که پس از ترک دنیا مقام رضا و تسلیم و نظاره به حق را اختیار کرده‌اند، ایشان «حر» نام دارند و دوم کسانی که پس از مقام ترک به مقام عزلت و قناعت دست یافته‌اند و «بالغ» نامیده می‌شوند.<sup>۴</sup> این دو قسم انسان کامل در علم تفاوتی با هم ندارند بلکه در قطع پیوندهایشان متفاوتند، بدین معنا که «بالغ» خلق را دعوت می‌نماید و مردم باید مطیع و منقاد او باشند و اما «حر» خلق را دعوت نمی‌نماید و فعل او جز نظاره کردن و صفتش جز رضا و تسلیم نمی‌باشد.<sup>۵</sup>

شیخ سه خصوصیت را برای هر انسان کاملی برمی‌شمرد: نخست اینکه انسان کامل حضور

۱. نسفی، *منازل السائرین*، ص ۷۵.

۲. همو، *زبدہ الحقایق*، تصحیح حق‌وردی ناصری، ص ۹۷.

۳. همان، ص ۱۰۱.

۴. نسفی، *بیان التنزیل*، ص ۷۴.

۵. همان، ص ۲۱۷.

دائم و مستمر در عالم دارد و هرگز جهان خالی از او نمی‌باشد، وی در ادامه می‌گوید: «حقیقت محمّدی» نخستین چیزی است که خداوند آفرید و مخلوقی است که کامل و جاویدان است و خداوند قدرت آفرینندگی را به او بخشیده است و استناد به حدیثی از قول پیامبر دارد که می‌فرماید: «اولین چیزی که خداوند آفرید روح من بود».<sup>۱</sup> از این گفتار شیخ می‌توان نتیجه گرفت که «حقیقت محمّدی» وجهی کیهان‌شناختی دارد که مظهر آن در عالم ظاهر، انسان کامل می‌باشد و می‌گوید: مبدأ ارواح انسان روح محمّدی و مبدأ اجساد انسان قالب آدم می‌باشد پس محمّد(ص) «ابوالارواح» و آدم(ع) «ابوالاجساد» می‌باشند و بر این کلام خود بر حدیث نبوی که می‌فرماید: «من نبی بودم هنگامی که آدم میان آب و گل بود»، استناد می‌کند.<sup>۲</sup>

خصوصیت دوم انسان کامل این است که او مرکز عالم است و منظور خدا از دادن هستی به اشیا آن است که انسان کامل ظاهر گردد. انسان کامل نمونه عالم کبیر بوده و محل تجلی صفات ربوبی است و چون اکسیری است که جان همه چیز می‌باشد و نور ظلمت را از هم جدا نموده و در حقیقت قلب تپنده عالم می‌باشد.<sup>۳</sup>

خاصیت سوم انسان کامل به روایت نسفی این است که در هر دوران و عصری فقط یک انسان کامل وجود دارد و وجود دارد و تحلیل او چنین است که چون انسان کامل به منزله قلب و دل هستی است، پس لازم است که بیش از یک تن نباشد و هنگامی که از این عالم درگذرد یک نفر دیگر به جای او می‌نشیند و خداوند فقط یک نفر را به عنوان جانشین و خلیفه خود می‌خواهد و نیازی نیست که آدمیان دیگر به این کمال برسند.<sup>۴</sup>

از نظر نسفی این سه خصلت انسان کامل یعنی هستی ابدی، دل عالم هستی بودن و وجود فقط یک انسان کامل در هر زمان، حدفاصل میان نبوت و ولایت را آشکار می‌سازد زیرا نبوت با وفات محمّد(ص) به پایان رسید اما وجود انسان کامل همچنان تا قیامت ادامه دارد و با اشاره به اینکه خداوند خود را با نام «الولی» می‌خواند نشان‌دهنده این است که نقش رسول و نبی ابدی نیست و ولایت جاویدان و ابدی است.<sup>۵</sup>

نسفی در کارکردی که انسان کامل نسبت به مخلوقات دارد اظهار می‌دارد: انسان کامل

۱. نسفی، کشف الحقایق، ص ۱۰۳.

۲. همان، ص ۱۰۴.

۳. نسفی، الانسان الكامل، ص ۱۲۲-۱۲۳.

۴. همان، ص ۵.

۵. نسفی، کشف الحقایق، ص ۱۳۸.

هیچ طاعتی بهتر از آن ندارد که به مردم کمک کند و راحتی را به خلق برساند تا دنیا را به آسانی بگذرانند و از بلاها و آفت‌های دنیا ایمن باشند، رستگاری آخرت را به دست آورند. این مطلب اشاره به وجه ربوبی و رحمانی پروردگار دارد که منشأ ایجاد ولایت در هستی می‌باشد.<sup>۱</sup>

## نسفی و معجزه و کرامات

نسفی معجزه و کرامات را نشانه انبیاء و اولیاء دانسته و این خوارق را ناشی از افعال خداوند می‌داند که به دست نبی و ولی ظاهر می‌گردد. وی در توضیح ماهیت معجزه و کرامت به سخن حکما و اهل وحدت استناد نموده و می‌گوید: به اعتقاد اهل حکمت، اراده در نفس موجب بروز و ظهور حوادثی در قالب جسم می‌شود و اگر نفس کاملی در عالم کون چیزی را اراده نماید به طور قطع آن واقعه حادث می‌گردد، به این لحاظ امکان دارد که انسان به مقامی برسد که نسبت او به عالم کون مانند نسبت نفس به قالب انسان شود و اراده این انسان محقق گردد.<sup>۲</sup>

وی در ادامه به تبیین نظرات اهل وحدت پرداخته و اظهار می‌دارد: برخی انسانها خاصیتی دارند که دیگران فاقد آن می‌باشند و این خاصیت در زمان و مکان مؤثر واقع می‌شود، کرامت کاری خارق عادت است و خرق عادت در انسان نوعی خاصیت می‌باشد و برخلاف اهل حکمت این خاصیت را کمال ندانسته و از فضایل فردی می‌شمارند. نسفی نیز بر همین مبنا صدور کرامات در اولیاء را فضیلت دانسته و در توصیف آن با تشبیه ظاهر انسان به ظرف و باطن او به مظهر و اظهار می‌دارند تا ظاهر انسان اصلاح نگردد باطن نیز درست نمی‌شود و زمانی که ظاهر و باطن انسان اصلاح و صافی شد باطن می‌تواند از عالم غیب که عالم ملائکه و ارواح است کسب نور نموده و محتویات عالم غیب در آینه باطن او متجلی می‌شود.<sup>۳</sup>

نسفی وجود معجزات را فعل خداوند و دلیل بر نبوت نبی می‌داند که باید واجد چند شرط باشد تا بتوان به عنوان معجزه از آن یاد کرد: اول اینکه خارق عادت مستمر باشد، دوم اینکه در وقت معارضه ظاهر شود و سوم آنکه آنچنان عارض شود که خواست قلبی نبی می‌باشد. وی برای کرامات نیز شرطی قائل است و آن این است که خارق عادات مستمر باشد. وی در بیان تفاوت‌های میان معجزات و کرامات بر این نکته تأکید می‌کند که معجزه با درخواست نبی و در وقت معین صورت می‌گیرد در حالی که کرامت به اراده الهی و در آن وقتی که خود می‌خواهد



۱. نسفی، الانسان الكامل، ص ۱۵.

۲. همان، ص ۲۸-۲۹۱.

۳. نک: همان، ص ۸۸-۹۰؛ پورنامداریان، تقی، رمز و داستانهای فارسی، ص ۲۵۴-۲۵۵.

فعل را بر دست ولی اجرا می‌کند.<sup>۱</sup>

از این استدلال می‌توان چنین استنتاج نمود که معجزه در حقّ انبیاء جنبه مدد و معاونت در نبوتشان دارد و کرامات در حق اولیاء جنبه ابتلا و امتحان دارد و به همین دلیل انبیاء به هنگام ظهور معجزات خوشحال و اولیاء به هنگام بروز کرامات غمگین می‌شوند و بر خدا پناه می‌برند زیرا امکان آفاتی چون عجب و غرور را بر نفس متحمل می‌دانند و از طرفی تمایلی به شناخته شدن ندارند و بروز این کرامات ایشان را از حالت پوشیدگی خارج می‌نماید. نحوه بروز کرامات بر ولی به شکل الهام و در خواب یا بیداری و به شکل تصرف در نفوس و طبیعت اعمال می‌شود.<sup>۲</sup>

### رابطه نبوت و ولایت از زبان نسفی

نسفی در کتاب *الانسان الكامل* خود بخشی را به بیان اشتراکات و تفاوت‌های نبوت و ولایت اختصاص داده است و در تعریف نبوت می‌گوید: «از آن جهت که آدمی نمی‌تواند بدون خدا زندگی کند و همه انسانها استعداد آن را ندارند که از خدا قبول فیض نمایند، ضرورت دارد که واسطه‌ای میان خدا و مردم باشد تا اوامر و نواهی حضرت حق را بر مردم ابلاغ نماید، این واسطه نبی است و در حقیقت انبیاء دو وجه دارند. یک وجه آنان رو به خداست و کسب فیض می‌نمایند که ولایت و نزدیکی است، یک وجه نیز رو به بندگان خدا دارند و سخن خدا را به خلق می‌رسانند که نبوت می‌باشد». وی هر دو گروه را مقربان خداوند می‌داند که برخی در معاینه‌اند که اولیاء هستند و برخی دیگر سخن خدا را به خلق می‌رسانند که انبیاء هستند. به عبارت دیگر وی خاطر نشان می‌سازد که ولایت آن جنبه نبوت است که پیغمبر به وسیله آن از حق تعالی کسب فیض می‌نماید و به این ترتیب ولایت باطن نبوت است و نبوت ظاهر ولایت می‌باشد.<sup>۳</sup>

نسفی اظهار می‌دارد: «نبی، منذر و واضح است و شریعت با خود می‌آورد اما ولی، هادی و کاشف می‌باشد و کشف حقیقت می‌نماید». وی انبیاء را واضح حجاب و اولیاء را کاشف حجاب می‌داند، بدین معنا که استقرار توحید بدون وضع حجاب بر شرک توسط نبی و دفع حجاب شرک بدون کشف حجاب از روی حقایق میسر نمی‌باشد، چون توحید نور است و ظلمت و

۱. نک: نسفی، *بیان التنزیل*، ص ۲۱۹-۲۲۳.

۲. همان، ص ۲۳۱؛ نسفی، *الانسان الكامل*، ص ۳۱۵.

۳. نک: نسفی، *الانسان الكامل*، ص ۳۱۵-۳۱۷.



فساد با نور یک جا جمع نمی‌شود؛ پس ابتدا باید احکامی توسط نبی برای رفع ظلمت شرک نازل شود و در پی آن حقیقت توحید توسط ولی صورت گیرد.<sup>۱</sup> وی انبیاء و اولیاء را انسانهای دانایی می‌داند که در یک مرتبه قرار دارند اما از قول اهل وحدت می‌گوید: علی رغم اینکه نبی و ولی هر دو عالمند لکن علم نبی با علم ولی متفاوت است و علم انبیاء علم به خواص اشیاست در حالیکه علم اولیاء علم به حقایق اشیاست. نبی با توجه به خواص اشیا و موجودات شریعت وضع می‌نماید و ولی با توجه به ماهیت حقیقت موجودات آنها را هدایت می‌کند، اما در این میان کامل‌ترین وجود، انسان کامل است که هم به خواص اشیا اشراف دارد و هم به حقیقت آن آگاهی دارد.<sup>۲</sup>

از این رو می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که انبیاء، احکام و حدود را وضع و فرامین و عبادات را ابلاغ می‌نمایند و اولیاء کاشفان حکمت و مفسران کتاب و کلام انبیاء می‌باشند. پس ولی آن کسی است که خداوند به دوستی خود او را برگزیده و مقرب درگاه خود قرارش داده و به الهام الهی مخصوص گشته و اولوالعزم می‌باشد و نبی کسی است که خداوند به دوستی و قرب خود او را برگزیده و به وحی خود مخصوص گردانده و صاحب شریعت و کتاب است.<sup>۳</sup>

نسفی تفاوت دیگری میان نبوت و ولایت قائل است و چنین بیان می‌دارد: «نبی در اظهار نبوتش مجبور و ملزم است مردم را از بدیها پرهیز دهد و به سمت روشنایی هدایت فرماید در صورتی که ولی در اظهار ولایتش ملزم و مجبور نیست و مختار است و می‌تواند ولایت خود را کتمان نماید»<sup>۴</sup>.

شیخ در تکمله بحث به سلسله مراتبی از ارواح اشاره می‌نماید که مورد قبول علما و حکماست، این سلسله مراتب مقام نبوت را به وضوح از مقام ولایت متمایز می‌سازد، این ارواح مقاماتی نیز دارند که به شرح ذیل می‌باشد:

روح خاتم پیامبران مقام عرش



روح اولوالعزم مقام کرسی

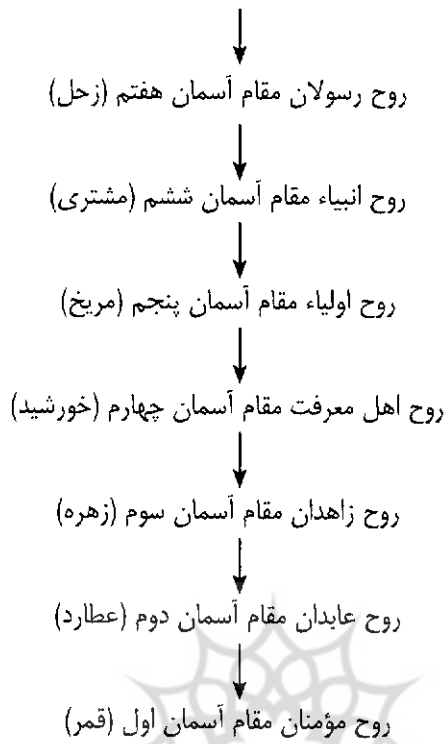
۱. نسفی، بیان التنزیل، ص ۲۱۲.

۲. همان، ص ۲۱۵-۲۱۶.

۳. همان؛ ۲۰۷-۲۰۸.

۴. نسفی، کشف الحقایق، ص ۱۰۴.





با این مراتب روحانی مقام اولیاء نمی‌تواند از مقام انبیاء بالاتر باشد اما نسفی اذعان دارد که برای روح انسان نمی‌توان محدودیتی قائل شد و در کتاب *کشف الحقایق* می‌گوید روح خاتم می‌تواند تا عرش عروج کند و دلیل آن را در وجود انسان کامل می‌داند.<sup>۱</sup>

### برتری نبوت بر ولایت در نگاه نسفی

نسفی نبی را ولی نیز می‌داند اما ولایت را در وجود نبی بر نبوتش ارجح می‌داند، وی به این نکته مهم توجه دارد که نبی از همه علوم کشفی که به ولی افاضه شده برخوردار است اما بدان سبب که نبی است از بعد ظاهری علمی که خداوند به او بخشیده مردم را آگاه می‌سازد در حالیکه ولی این علم باطنی را در وجود خود مستور می‌دارد تا زمانی که بتواند آن را بر دیگران افشا کند، از این روست که نبوت بر ولایت برتری دارد و حتی اولیاء موظف به رعایت احکام و شریعتی هستند که انبیاء می‌آورند و این امر را در بیان قرآن رابطه موسی(ع) با خضر(ع) شرح می‌دهد و تأکید می‌نماید که همه اولیاء در ولایت خود کامل نیستند و به همین سبب است که

۱. همان، ص ۳۰.

موسی علی رغم برخورداری از ولایت و نبوت در مقابل خضر دچار سؤالات مکرر می‌شود. وی تنها انسان کامل را در مقام ولایت کامل و تام می‌داند.<sup>۱</sup>

## دیدگاه نسفی در خاتمیت ولایت

نسفی نقش ولایت را جامع و عام می‌داند که مختص ابلاغ حقیقت ربّانی است و با ظهور محمّد(ص) نبوت و رسالت به پایان رسید اما از آنجا که خداوند بر بندگانش رحمت دارد، میراث نبی را در ولایت اولیاء نهاد تا شریعت پیامبر منسوخ نگردد. ختم نبوت بدین معناست که پیام خداوند به مخلوقات به کمال خود رسیده و نبوت تشریح به وسیله ولایت اولیاء در هستی ادامه می‌یابد.<sup>۲</sup>

همان گونه که نبوت خاتمیت دارد ولایت نیز دارای خاتمیتی است زیرا هر دو وجه مظاهر یک حقیقتند، وی در تشریح خاتمیت ولایت اظهار می‌دارد: پس از پیامبر(ص) نبوت مختوم گشت اما خداوند دوازده کس از خاندان او را به ولایت خود مخصوص گرداند که حقیقت شریعت را برای مردمان آشکار کنند و خاتم این دوازده نفر که خاتم اولیاء نامیده می‌شود مهدی صاحب الزمان(عج) می‌باشد که انسان کامل است و حیات او ادامه دارد. وی در ادامه می‌گوید مظهر نبوت خاتم الانبیاء و مظهر ولایت صاحب الزمان(عج) می‌باشد.<sup>۳</sup> وی صاحب الزمان را صاحب مرتبه کمال علم و کمال قدرت می‌داند و تمام عرصه زمین را تحت تصرف ایشان می‌داند و در ظهورش هیچ تردیدی نداشته و همگان را بر آن بشارت می‌دهد. نکته حائز اهمیت اینکه نسفی اظهار می‌دارد: «ولایت باطن نبوت و از صفات حضرت محمّد(ص) است که ظاهر شده و در صورت ظاهری به مرتبه کمال رسیده است و پس از وفات ایشان نوبت ظهور ولایت و حقایق باطنی است که توسط صاحب الزمان و در شکل خارجی و عینی بارز خواهد شد»، وی صاحب الزمان را مظهر عنصر اول و ولی کامل می‌داند و بر این امر تأکید می‌ورزد و فحوای کلام او سیاقی شیعی دارد.<sup>۴</sup>

پر واضح است که اختلاف فرقه‌ای در حوزه عرفان به آن صورتی که در حوزه علوم کلامی عنوان می‌شود، مطرح نمی‌گردد، از این روست که انتساب به مذهب یا فرقه‌ای خاص بر اهل

۱. نسفی، بیان التنزیل، ص ۶۴

۲. نسفی، منازل السائرین، ص ۲۳۰-۲۳۱.

۳. نسفی، عزیزالدین، مقصد الاقصی، تصحیح حامد ربانی، ص ۲۴۵-۲۴۷.

۴. نسفی، الانسان کامل، ص ۳۲۰.



متصوفه با توجه به رویکرد و عملکرد ایشان که مختص تربیت و پرورش ابعاد معنوی و روحانی وجود می‌باشد کاری بس خطا به نظر می‌رسد. آنچه که عرفا به شکل تألیفات و آثار مکتوب و غیرمکتوب از خود به جای گذاشته‌اند در حقیقت تجربیات و ره‌یافت‌های باطنی ایشان بوده و از والاترین بالندگی‌های روحی و معنوی انسان می‌باشد، لذا تحدید و تقيید آنها در حوزه یا چارچوبی خاص اشتباهی بزرگ و نابخشودنی است. حوزه عرفان و رای علوم عقلی و نقلی بوده و تفکیک آن از حوزه علوم دیگر امری واجب به نظر می‌رسد، حال آنکه در انتساب افراد به فرقه یا مذهبی خاص شاهد التقاط و تلاقی حوزه‌های مستقل با هم هستیم. با این پیش‌زمینه در قضاوت و یا احیاناً انتساب نسفی بر هر یک از فرق اسلامی باید جانب احتیاط را رعایت و صرفاً به بیان آراء وی بسنده نمود.

دیدگاه‌های نسفی شباهت کامل با تفکر شیعی دارد و برخی از محققین وی را منتسب به فرقه «اسماعیلیه» نموده‌اند در صورتیکه به صرف یک تشابه نمی‌توان و نمی‌خواهیم به مذهب او پی‌بیریم زیرا در برخی موارد خصوصاً در باب اینکه می‌گوید: «من در عصمت خداوند هستم» نظراتی متناقض با شیعه که عصمت را مختص پیامبر و امامان می‌داند، دارد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

عزیزالدین نسفی و ولایت عرفانی

نام  
شماره  
تاریخ



## منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم، ترجمه ابوالقاسم پاینده.
۲. امینی، عبدالحسین، *التدیر*، ترجمه محمدتقی واحدی، جلد دوم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۶.
۳. حاکم نیشابوری، محمدبن عبدالله، *المستدرک علی الصحیحین*، جلد سوم، انتشارات دارالمعرفه، بیروت، بی تا.
۴. حلبی، علی اصغر، *مبانی عرفان و احوال عارفان*، چاپ سوم، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۸۵.
۵. ریجون، لوید، عزیزنسفی، ترجمه مجدالدین کیوانی، چاپ اول، انتشارات مرکز، تهران، ۱۳۷۸.
۶. زرین کوب، عبدالحسین، *دنباله جستجو در تصوف ایران*، چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
۷. عجلونی، اسماعیل بن محمد، *کشف الخفاء و مزیل الالباس*، ۲ مجلد، چاپ سوم، بیروت، ۱۳۵۱ ق.
۸. کلاباذی، ابوبکر محمد، *التعرف لمذهب التصوف*، حقه عبدالحلیم محمود و طه عبدالباقی سرور، قاهره، ۱۳۸۰ ق.
۹. مستملی بخاری، اسماعیل بن محمد، *شرح التعرف لمذهب اهل التصوف کلابادی*، انتشارات اساطیر، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۳.
۱۰. نسفی، عزیزالدین، *الانسان الکامل*، به تصحیح ماریان موله، چاپ اول، انیستیتو ایران و فرانسه، انتشارات حیدری، تهران، ۱۳۵۰.
۱۱. نسفی، عزیزالدین، *کشف الحقایق*، به اهتمام احمد مهدوی دامغانی، چاپ دوم، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۹.
۱۲. نسفی، عزیزالدین، *زبدہ الحقایق*، تصحیح حق و رودی ناصری، چاپ دوم، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۸۱.
۱۳. نسفی، عزیزبن محمد، *بیان التنزیل*، تصحیح سیدعلی اصغر میرباقری فرد، چاپ اول، انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۷۹.